خبرها

شعر به انتظار تو

علی مؤذنی یکی از داستان‌نویس‌های مشهور سال‌های پایانی دهه شصت و اوایل دهه هفتاد است. مجموعه داستان‌ها و رمان‌های او چند ویژگی مهم داشتند، زبانی جذاب و پرداختی درست. مجموعه داستان «شعر به انتظار تو» شامل ۲۲ داستان کوتاه است که به همت انتشارات کتاب نیستان، در ۳۲۸ صفحه، به قیمت ۳۵۰۰ تومان منتشر شده و حاصل ۱۵ سال داستان‌نویسی او است. یکی از داستان‌های این مجموعه «غلامحسین ساعدی» نام دارد. در تکه‌ای از این داستان می‌خوانیم: «... آگهی مجلس ترحیم را در روزنامه خواند و متاثر شد و عزم جزم کرد که حتماً در مراسم ختم شرکت کند، مخصوصاً که پای آگهی ترحیم غلامحسین ساعدی اسم نویسنده مورد علاقه‌اش که خیلی دوست داشت از نزدیک ببیندش، دیده بود: ف... ش، داستان‌نویسی چیره‌دست که هم اوقاتم را خوش کرده هم از طریق داستان‌های او به کشفی دیگر از دنیا رسیده‌ام. واقعاً باید اینها را که به نوک قلم‌شان دنیای آدم را شکیل‌تر می‌کنند، از نزدیک دید، وگرنه همین حسرتی که حالا از ندیدن ساعدی...»

قصه‌هایی برای بزرگسالان

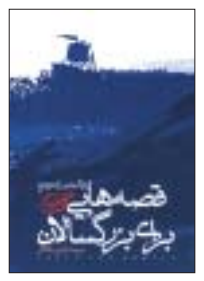

احتمالاً بزرگسالان از زمانی که از خردسالی و نوجوانی عبور کرده باشند، کتاب‌هایی را که با طرح و تصویرسازی همراه باشند، نخوانده‌اند. این کتاب که توسط انتشارات مجله «گل آقا» منتشر شده است، چند طرح از «حسن کریم‌زاده» را به همراه دارد. کسانی که «قصه‌هایی برای بزرگسالان» را در کشورهای دیگر دنیا خوانده‌اند، حتماً (به خاطر طرح‌های کریم‌زاده) کتاب را به این شکل ندیده‌اند و این هم مزیتی برای خواننده ایرانی است. نویسنده کتاب «ولادیمیر واینوویچ» است. نویسنده‌ای روسی که در دوران حکومت شوروی در شهر دوشنبه (پایتخت کنونی تاجیکستان) به دنیا آمده است. او که سعی می‌کرده کاری با سیاست نداشته باشد بالاخره در ۱۹۶۹ پایش به سیاست باز می‌شود و ناچار به آلمان مهاجرت می‌کند. دوران مهاجرت تا پایان کار حکومت شوراها ادامه می‌یابد. در این کتاب هفت داستان از او با ترجمه «آبتین گلکار» چاپ شده است. داستان‌ها به ظاهر برای نوجوانان نوشته شده اما از آن دست نوشته‌هایی است که برای همه گروه‌های سنی نیز جذاب است. مثلاً در داستان «گالیله احمق» او گالیله‌ای را نوشته که «از زیر کار در می‌رفته» و در «میتینگ‌های سیاسی» شرکت نمی‌کرده است.

اینترنت در فنجان

بالاخره (شاید با کمی تاخیر) سر و کله تکنولوژی‌های قرن ما هم در مجموعه‌های شعری پیدا شده است. البته جای اینترنت و کامپیوتر تنها در یکی از شعرهای مجموعه است که چند خطی از آن را با هم می‌خوانیم: «... کابل هنوز در فنجان تو نوشیده می‌شود/ نوشیدنی است تازه / صدایت را به خاک سپرده‌اند / دست‌هایت دیگر نیست/ و من حتی در اینترنت جا نمی‌گیرم....»

این مجموعه شعر سروده «محمد شمس جعفری» است و «نشر نوشه» ناشر آن است. شاعر در این مجموعه شعری دارد برای دختر کردی که روز عروسی‌اش بمباران شیمیایی شده بود: «نگاهت را توپم ریخته‌ای / با موج‌هایی که دور سرم غرق شدند / دریا / آسمان در چشم‌هایت پایین‌تر آمده است / و احمقانه در دهانت تر شده است...»

شیللر برای معاصران

«فردریش شیللر» از نویسندگان کلاسیک آلمان است که مانند قدما هم دستی در نمایشنامه و شعر داشته و هم در فلسفه و نقد فعال بوده است. علی عبداللهی مترجم کتاب «شیللر برای معاصر» در مقدمه‌ای که بر این کتاب نوشته، آورده است که در ایران چندان با کارها و آثار شیللر آشنا نیستند و او امیدوار است که با خواندن این کتاب مردم به خواندن آثار او راغب شوند و دورنمایی از این نویسنده داشته باشند. در این کتاب طرح‌هایی نیز چاپ شده که کار خود شیللر هستند. بخشی از یکی از شعرهای او را با هم می‌خوانیم: «از روزهای خوش فردا، مردمان/ بسیار سخن می‌گویند و رویا می‌پردازند/ می‌نگری‌شان که در پی مقصودی طلایی/ می‌پویند، می‌دوند و می‌کوشند/ دنیا هردم، دیگر بار پیر و جوان می‌شود/ اما آدمی، همواره در پی بهبود است...»

تصمیم داریم در این صفحه کتاب‌های حوزه هنر و ادبیات را ارزش‌گذاری کنیم. ارزش‌گذاری با توجه به محتوا و ساختار کتاب‌ها انجام می‌شود. این هفته کتاب داستان‌های کوتاه آمریکای لاتین ترجمه عبدالله کوثری را ارزش‌گذاری کرده‌ایم.
بی‌ارزش*، متوسط، خوب***، عالی****، ممتاز*****

زندگی را در تابه سُرخ می‌کنیم

داستان‌های کوتاه آمریکای لاتین
گردآوری: روبرتو گونسالس اچه‌وریا
ترجمه: عبدالله کوثری
ناشر: نشر نی
چاپ اول: ۱۳۸۴
قیمت: ۱۸۰۰ تومان

محسن آزرم****: استاد نجف دریابندری، در مقدّمه «کتاب مُستطاب آشپزی» چیزی قریب به این مضمون دارد که آشپزی، فعلاً، به عُهده نیمه بهتر بشریّت، یعنی زن‌ها، گذاشته شده است و از این لحاظ، می‌شود زن‌ها را به سه دسته تقسیم کرد: دسته اول، آنهایی هستند که از دل و جان عاشق آشپزی‌اند، دسته دوم به آشپزی بی‌اعتنا هستند و در دسته سوم زن‌هایی قرار می‌گیرند که از آشپزی بیزارند. وقتی داستان «درس آشپزی»، نوشته «روساریو کاستلانوس» را می‌خواندم، به این فکر می‌کردم که زن داستان، از دسته دوم است یا سوم. هرچه بیش‌تر فکر کردم، کم‌تر به نتیجه رسیدم و در نهایت، به نظرم رسید که باید او را در فاصله دسته دوم و سوم قرار داد.

شاید فکر کنید این از آن کارهای بیهوده است که فقط از خواننده‌های بی‌کار برمی‌آید. اما این‌طور نیست و کاستلانوس، یکی از بهترین داستان‌هایی را که می‌شود درباره آشپزی تعریف کرد، نوشته است. کار مُهم نویسنده این است که آشپزی را با زندگی گره زده است، یعنی آشپزی در داستان کاستلانوس، چیزی است هم‌پای دیگر بخش‌های زندگی. زن داستان، در طول سُرخ کردن یک راسته در تابه (که البته توضیح نمی‌دهد راسته مرمری گوساله است یا نه) زندگی‌اش را مُرور می‌کند. او نه از آن آدم‌هایی است که به آشپزی بی‌اعتنا هستند، نه مثل دسته‌ای دیگر از آن بیزار است. نکته مُهمّی که داستان (نویسنده) به ما می‌گوید این است که او آداب این کار را بلد نیست، یعنی سررشته‌ای از آشپزی ندارد، درست همان‌طور که آداب زندگی را بلد نیست. شاید فکر کنید که چه ربطی دارد؟ مگر بین آشپزی و زندگی شباهتی هست؟

یک حکمت چینی می‌گوید همه‌چیز در کف باکفایت انسان‌ها است و زن داستان هم وقتی شروع می‌کند به آشپزی (یعنی همان سُرخ کردن راسته کذایی) طوری رفتار می‌کند که حسّ کنیم دارد در دنیای آشپزی زندگی می‌کند. «رگبار کوتاه مدّت فلفل» را روی گوشت می‌گیرد تا رنگش خاکستری شود و بعد از «این نشانه سالخوردگی» خسته می‌شود و آن را روی گوشت می‌مالد. همه اینها، نشانه‌های آشکار و واضحی هستند از اینکه او به کُمک آشپزی دارد زندگی را بهتر می‌شناسد. سیر تطوّر گوشت سُرخ، این که به شکل کبابی سوخته درمی‌آید و کوچک‌تر (حقیرتر؟) از اولش به نظر می‌رسد، چیز کمی نیست. درست است که نباید در داستان‌ها به دنبال چُنین چیزهایی گشت، امّا چاره چیست وقتی خود داستان ما را به کشف این اشاره‌ها دعوت می‌کند؟

قدیم‌ها می‌گفتند که باید از زندگی درس آموخت و حالا هر گوشه زندگی چیزی هست که درسی عظیم در آن نهفته است. کافی است نگاهی به دور و بَر بیندازیم؛ به یخچالی که تکه‌های گوشت یخ‌زده را در آن گذاشته‌اند، به چاقویی برّاق که روی میز خودنمایی می‌کند، به اجاقی که شعله‌اش آبی می‌سوزد، به تابه‌ای پاکیزه که چشم‌به‌راه روغنی شفّاف است. هان بنگرید ای صاحبان بصیرت، زندگی در یک قدمی است!

از سیر تا پیاز

سام فرزانه**: قطعاً نمی‌شود داستان «درس آشپزی» نوشته «روساریو کاستلانوس» از مجموعه «داستان‌های کوتاه آمریکای لاتین» را بخوانید و یاد استاد «نجف دریابندری» نیفتید. آقای دریابندری کتابی دوجلدی به نام «مستطاب آشپزی» دارد که تقریباً به همان شکلی که در داستان «درس آشپزی» آمده دستورات پخت مختلف را به شما ارائه می‌کند. کتاب دریابندری را که تورقی بکنید با یک دوجین نام عجیب و غریب خوردنی برخورد می‌کنید که بعد از حاضر کردن آن خوردنی می‌فهمید شما هم تا به حال از آن نام عجیب و غریب می‌خوردید. (مثالش هم چتنی خیار است که بروید و بخوانید چه هست.) داستان «درس آشپزی» همان حسی را به شما نشان می‌دهد که در برخورد با کتاب‌های آشپزی به شما دست می‌دهد. دقت نویسنده در نوشتن آن حس و حال یک طرف، درآوردن احساسات زنی که دربند مسائل فرهنگی و عرفی جامعه مکزیک است، یک طرف. در این داستان نویسنده که خود، زنی تحصیلکرده و به لحاظ اجتماعی موفق است (او سفیر بوده) توانسته احساسات زنی از طبقه معمولی جامعه را که با مردی پولدار ازدواج کرده به خوبی تصویر کند. در این کتاب داستان‌هایی از نویسندگان مختلف آمریکای لاتین به همراه شرح حال یک صفحه‌ای از آن نویسنده چاپ شده است که برای دو دسته از خوانندگان توصیه می‌شود. اول آنها که دنبال داستان خوب می‌گردند و دوم آنها که دنبال شناختن نویسندگانی هستند تا بعدها آثارشان را دنبال کنند.

هیاهو در کاتدرال

مهدی یزدانی خرم**: کسی هم کارد به دست به سراغش آمده بود و نزدیک شده بود به او که طاق‌باز خوابیده بود، طاق‌باز با چشم‌های بسته، در فاصله میان خرمن آتش و پله‌ها.**
از داستان طاق‌باز در شب- خولیو کورتاسار

▪▪▪

جلد دوم داستان‌های کوتاه آمریکای لاتین ادامه منطقی جریان‌ها و آثاری است که در جلد نخست آن خوانده بودیم. فضاهایی که با توجه به تفاوت‌های زمانی، بسترهای خاص تاریخی و از همه مهمتر تمایلات ذهنی نویسندگان آنها از گستردگی شگفت‌آور ادبیات منطقه آمریکای لاتین خبر می‌داد. در جلد دوم نیز این چندگانگی حفظ شده است و اچه‌وریا - گردآورنده این مجموعه- تلاش کرده توازنی منطقی بین دوره‌های مختلف ادبی منطقه اعم از دوران استعمار، دوران دیکتاتوری و یا دوره‌های معاصرتر وجود داشته باشد. بنابراین کتاب علاوه بر لذت‌خوانشی که به ما وام می‌دهد، سیر زمانی‌اش را هم حفظ می‌کند. در میان داستان‌های این مجموعه چند اثر بیشتر توجه خواننده را برمی‌انگیزد که فکر می‌کنم دلیل اصلی این احساس به روز بودن و از آن مهمتر مدرن بودن این داستان‌ها است. با وجود اهمیت سبک‌شناختی آثار نویسندگانی چون رامون پانه و مانوئلا گوریتی داستان‌های نویسندگانی چون کورتاسار، رولفو، اونتی، کاستلانوس و همچنین داستان تکان‌دهنده و کم‌نظیر «پایان رژه» نوشته رینالدو آرناس از خواندنی‌ترین داستان‌های این مجموعه کوچک به‌شمار می‌آیند. در این نوشتار کوتاه اشاره می‌کنم به داستان «پایان رژه» از نویسنده کوبایی رینالدو آرناس که طی روایتی مقطع، پرضرباهنگ و از همه مهمتر خشن توانسته پرتره‌ای از وضعیت و مفهوم دیکتاتوری در کوبا را روایت کند. حال و هوای داستان به شخصیتی مربوط می‌شود که به همراه صدها تن به محل سفارت پرو هجوم آورده و امیدوارند تا از این طریق از کوبا خارج‌شان کنند. در این روایت چندین خرده‌روایت و قصه فرعی به همراه سایه گرسنگی، بافت رئالیستی را از هم می‌پاشد و روایت را به سمتی می‌برد که بیانگر نوعی ازهم گسیختگی روانی و درونی است. قهرمان آرناس به همراه صدها نفر به سفارت پرو آمده و در مسیر این حرکت و فصل داستانی‌ها ما پریشان‌گویی‌هایی را درک می‌کنیم که از خلالشان رنج درماندگی و بی‌سرانجامی زیستن این نوع از انسان تاریخی به چشم می‌آید. قهرمان داستان گرسنه است، آنها هم چیزی برای خوردن ندارند و همین فشار باعث شده تا او از آغاز داستان به دنبال حرکت یک مارمولک در میان دست و پاهای فرو رفته در گل و لای باشد، مگر به چنگ‌اش آورد و شکم‌اش را از عذاب تهی بودن نجات دهد. این شاید اصلی‌ترین خط روایی اثر باشد و ما در تعقیب و گریزی که بین شخصیت و این موجود درمانده به‌وجود می‌آید، وارد فضا شده و این آنارشیسم نااندیشیده و ترحم‌انگیز را درک می‌کنیم. نکته مهمی که داستان پایان رژه را به فرمی درخشان می‌رساند توجه نویسنده‌اش به مفهوم اطلاع‌رسانی داستانی است. او به خوبی می‌داند که چنین فضای درهم‌ریخته‌ای و درحالی که قهرمان‌اش در درماندگی جسمی و روحی به‌سر می‌برد، «تداعی»های غریزی که ناشی از همین فشارهای موجود است، بهترین روش برای ساختن خرده‌روایت‌های مختلف است. بنابراین ما با ذهنی روبه‌رو هستیم که از مولفه‌های فراوانی که اطرافش را پر کرده به گذشته، خاطرات، اتفاق‌ها و... پل می‌زند. این رفت و آمد ذهنی چنان غریزی و ناآگاهانه ساخته شده که نه تنها اثر را از آشفتگی فضا و میزانسن‌اش دور نمی‌کند بلکه کمک می‌کند تا ما از پس این آشفتگی به یک هارمونی درخشان که برآیند چیدمان اشیا و حرکت‌های متناقض‌نما است دست یابیم. داستان پایان رژه، روایتی از دیکتاتوری و ذهن است. این‌بار فرصتی برای تحلیل و یا تاویل نیست بلکه تلاش برای گریز از این دیکتاتوری به تراژدی ترحم‌برانگیزی تبدیل می‌شود که در پایانش جنون‌زاده می‌شود. مارمولک خسته از فرار می‌ایستد و قهرمان داستان مانند شوالیه‌ای که اژدهایی را در چنگ دارد احساس غرور می‌کند. این داستان با توجه به قابلیت‌ها و پتانسیل‌های روایی‌اش یکی از اگزوتیک‌ترین داستان‌های این مجموعه به‌شمار می‌آید. در این کتاب مانند جلد اول باز هم معرفی کوتاه و جامعی از نویسندگان داستان‌ها به‌دست داده شده و عبدالله کوثری تلاش کرده تا فضاهای دیگری از ادبیات آمریکای لاتین را به جامعه مخاطبان ادبی معرفی کند.

خولیو کورتاسار

***عنوان یادداشت برگرفته است از رمان بارگاس یوسا: «گفت‌وگو در کاتدرال»، ترجمه عبدالله کوثری**

به گزارش زمان، این رمان متفاوت است

به گزارش اداره هواشناسی فردا این خورشید لعنتی
مهدی یزدانی خرم
ناشر ققنوس- ۱۳۸۴
تعداد: ۱۶۵۰
قیمت: ۱۷۰۰ تومان

علیرضا فراهانی: رمان «به گزارش اداره هواشناسی: فردا این خورشید لعنتی...» نوشته مهدی یزدانی خرم یکی از معدود رمان‌های سال‌های اخیر است که متفاوت است. رمان نخستین نوشته یزدانی خرم است که سال‌ها تجربه قلم زدن در باب ادبیات داستانی را در مطبوعات معتبر کشور دارد. انتشارات ققنوس این رمان ۱۷۶ صفحه‌ای را چاپ کرده است. «به گزارش اداره هواشناسی...» رمانی است با نگاهی متفاوت که خواننده جدی ادبیات داستانی را درگیر خود می‌کند. این رمان را می‌توان از دریچه‌های مختلف ارزیابی کرد. از منظر زبان، فرم و تکنیک رمان خصوصیاتی دارد که تعمق و تامل در آنها خالی از لطف نیست. اما پیش از پرداختن به بررسی منظرهای یاد شده رمان نکته‌ای قابل اشاره است. صحبت از متفاوت بودن این رمان شد. برای آنکه شبهه‌ای پیش نیاید باید توضیح بدهم که منظور از متفاوت بودن تافته جدا بافته بودن این رمان نسبت به آثار ادبیات داستانی زمان خود نیست، بلکه شکل گرفتن رمان به گزارش اداره هواشناسی... با توجه به استفاده دیگرگونه از ابزارهای به کار برده شده، خصوصیاتی به این رمان داده است که آن را نسبت به آثار هم‌دوره خود متمایز می‌کند؛ آثاری که با همان ابزارها اما با کارکرد رایج نوشته شده‌اند. برای روشن شدن این دیگرگونگی به چند مورد اشاره خواهم کرد.

▪ زبان، همه چیز یک متن است

شاید مهمترین چیز برای متولد شدن یک متن - آن هم از نوع ادبیات - زبان است. زبان نقش محوری را در یک اثر ادبی برای رسیدن به چارچوب مشخص به عهده دارد. در حوزه ادبیات داستانی و رمان زبان با پیدایش روایت گره خورده است. رمان از زبان یک راوی یا راوی‌های مختلف روایت می‌شود. بنابراین روایت برای اعلام موجودیت خود نیازمند زبان است.

در چند سال اخیر در حوزه رمان کمتر شاهد خلق آثاری بوده‌ایم که با پیچیدگی‌های زبانی و فرمی آفریده شده باشند و اگر اثری هم با مشخصه‌های پیچیده‌گویی و ایجاد فضاهای درهم‌تنیده در دسترس مخاطبان رمان قرار گرفته است کمتر مورد توجه واقع شده و نتوانسته برای خود جایی باز کند. اما نویسنده زبانی را برای روایت رمانش برگزیده که در حین پیچیدگی‌اش از آن می‌توان لذت برد. زبانی که شاید نزدیک به زبان شعر باشد. زبانی که از همان ابتدای رمان در آن تخیل و فضای شاعرانه دیده می‌شود. نویسنده برای وارد کردن خواننده به رمان خود نیاز به ایجاد فضایی دارد که برآمده از پتانسیل تخیل باشد. «گورستان ساکت. گورستان کمرو. ایستاده و نگاهم می‌کند. راه می‌روم. شاید هم لش خود را بر روی خاک می‌کشم. نمی‌دانم. خاک زیر پایم زنی است [...]. تشنه ماسیده شدن است زیر پاهایم... پایم را می‌گذارم روی قدیسان، گناهکاران، کودکان و شاید حلقوم بریده یک راهزن.» این زبان ابتدای رمان است که هر چه پیش می‌رود انسجام خود را پیدا می‌کند و فضاها و موقعیت‌های رمان را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. این زبان رمان یزدانی خرم نمی‌خواهد خود را تنها به چارچوب‌های مرسوم در عرصه ادبیات داستانی محدود کند، بلکه قصد شکستن پوسته زبان زمان خود را دارد. می‌خواهد شکل (فرم) دیگری داشته باشد. نویسنده زبان روایت را تنها برای ایفای نقش ابزاری‌اش نمی‌خواهد، بلکه قصد دارد از پتانسیل خود زبان جهت برجسته کردنش استفاده کند. زبان روایت را برجسته می‌کند و به خواننده مجال می‌دهد تا علاوه بر وارد شدن در جریان روایت و لذت بردن از آن، از جلوه‌گری‌های زبان و نوع شکل‌گیری آن لذت ببرد.

استفاده کردن از فعل‌های دوسویه و کاربرد جمله‌های کوتاه با بار سنگین و همچنین کار کشیدن از بدایع ادبی از جمله مشخصه‌های زبانی رمان (به گزارش اداره هواشناسی...) است. یزدانی خرم در بیشترین قسمت‌های رمان توانسته با نزدیک کردن دو جمله، که در آنها یک فعل کاربرد دارد، یکی از فعل‌ها را حذف و در استفاده از فعل صرفه‌جویی کند. این نکته در طول اثر او تبدیل به یک تکنیک شده است. این تکنیک چند خاصیت را به همراه داشته که از جمله آنها می‌توان به سرعت بخشیدن به ضرباهنگ زبان و همچنین پدیدار شدن نوعی موسیقی در زبان روایت اشاره کرد. استفاده از جمله‌های کوتاه در لابه‌لای روایت موجب شده تا هم وجه بار زیاده‌گویی از دوش نویسنده کم شود و هم وجه حسی راوی را به نحوی برجسته کرده است. شاید از نکات مثبت جملات کوتاه در رمان آن باشد که به خواننده اجازه نفس کشیدن و تامل در میان روایت را می‌دهد. در واقع می‌توان گفت که این تکنیک در متن زبان اثر به خوبی جا افتاده است. نویسنده برای آنکه شاخصه‌های زبانی رمانش دیگرگونه و دارای وجوه ممتاز ادبی باشد، با استفاده از بدایع ادبی مثل تشبیه، استعاره، ایجاز به طور مشخص توانایی خود را در این عرصه نشان می‌دهد و این نکته شاید یکی از لذت‌بخش‌ترین نکات فنی رمان باشد.

▪ فرم، نبض زندگی روایت است

رمانی که زبانش برجسته باشد مطمئناً یکی از مقاصدش رسیدن به فرم مطلوب است. این رمان برای دستیابی به فرمی مشخص، به چند شاخصه تکیه کرده است: ۱- نامگذاری هر یک از پنج فصل رمان با ظرافت و مقصود خاصی صورت گرفته است. به جای انتخاب نام «فصل» برای هر یک از بخش‌های رمان از نام «سیگار» که هر کدام یک عدد و در برابر هر عدد یک تیتر قرار دارد، استفاده شده است. به طوری که رمان با «سیگار اول: در آغاز من بودم» شروع می‌شود و در ادامه با پشت سر گذاشتن بخش‌های «سیگار دوم...»، «سیگار سوم...»، «سیگار چهارم...» به آخرین بخش که «سیگار آخر: بارانی که آرام می‌بارد» می‌رسد. اگر دقتی بر نحوه نامگذاری فصول داشته باشیم، خواهیم دید که در واقع رمان در فصل نخست با موجودیت یک «من» آغاز می‌شود و در فصل پایانی با باریدن آرام بارانی که یادآور حالت تشییع است به آخر می‌رسد. حال توجه دیگر آن است که زندگی این «من» در فاصله چند سیگار اتفاق می‌افتد. فاکتور «سیگار» در نامگذاری فصول رمان می‌تواند نشانگر حالت‌های استرس و اضطراب نویسنده هنگام نوشتن باشد که از منظر دیگری بیانگر آن است که خود روایت در فاصله چند سیگار اتفاق افتاده است. ۲- رمان با قدم زدن راوی در گورستان آغاز می‌شود و در انتهای رمان هم ما شاهد آن هستیم که روایت در فضای گورستان به اتمام می‌رسد. سعی شده این حالت دَوَرانی متن در تمامی لایه‌های رمان اجرا شود. گورستان در ابتدا زنی است زیر پاهای راوی و در پایان رمان مردی است که سیگار بهمن می‌کشد. در ابتدای رمان راوی سعی دارد تا حالت انزجار خود را نسبت به محیط گورستان ابراز کند اما در خطوط پایانی رمان راوی به نوعی در فضای غریب گورستان هضم شده است. این تکنیک در نوع شخصیت‌پردازی هم اجرا شده است. هر روایتی که مختص به یک یا چند شخصیت است در میان روایت‌های دیگر شخصیت‌ها تکرار می‌شود و حالت دورانی را در خود دارد.

▪ پاره‌پاره‌های شخصیت‌های یک زندگی

در رمان «به گزارش اداره هواشناسی...» شخصیت‌هایی حضور دارند که چه به لحاظ اخلاق اجتماعی، چه خصوصیات شخصیتی و چه روابط بین روایتی ازهم گسیخته و پاره‌پاره هستند. شخصیت‌های اثر هر کدام تکه‌هایی هستند که در دیگری رسوخ کرده‌اند و این جریان تا نهایت رمان ادامه پیدا می‌کند. شخصیت راوی شکل کامل به هم چسبیده تکه‌های دیگر شخصیت‌های رمان است. شاید نویسنده در پی آن بوده تا زوایای مختلف شخصیت خود یا انسان مورد نظرش را در چند شخصیت متفاوت و جدا از یکدیگر بررسی کند. ما در طول رمان می‌بینیم که به طور مداوم راوی حول و حوش شخصیت‌های پیرامونش در حال گردش است و خودش را با آنها درگیر می‌کند. این درگیری به نحو سایه‌واری پشت سر مرگ در حال حرکت است. هوشیاری نویسنده زمانی است که شرایط شخصیت‌های رمان و درگیری خود را با آنها، با شرایط و موقعیت‌های محسوس پیرامون خود منطبق می‌کند که با درک فضای زندگی انسان زمان خودش کاملاً سازگار است. فضای دانشگاه و روابط میان دانشجویان و همچنین تاثیر موقعیت‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ادغام آنها با شرایط احساسی و عاطفی، ایجاد موقعیت هوشیارانه نویسنده‌ای است که درک صحیحی از زندگی انسان‌های زمانش دارد. در واقع، شاید یکی از نکاتی که سبب می‌شود تا رمان «به گزارش اداره هواشناسی: فردا این خورشید لعنتی» با وجود خاص بودنش راهی در میان خوانندگان عام باز کند، همین ارائه درک صحیح از زندگی انسان‌های زمان خود است.

یادداشت

درباره رمان فساد در کازابلانکا

فساد در همه جا

مسعود میرزاپور

فساد در کازابلانکا
طاهر بن جلون
ترجمه: محمدرضا قلیچ‌خانی
نشر مروارید
چاپ دوم- ۱۳۸۴

«ژان باتیست کلمانس» کاراکتر اصلی رمان سقوط که در کل داستان به روایت چگونگی سقوط خود می‌پردازد، از زبان نویسنده‌اش- آلبر کامو- به این نتیجه می‌رسد که «سقوط آناً شکل نمی‌گیرد بلکه روندی تدریجی دارد.» شاید به همین دلیل است که برخلاف گفته‌های اولیه‌اش به سراغ همان چیزهایی می‌رود که روزی از آنها متنفر بوده است: «کاشفان غارها، جست‌وجوگران معادن، مکتشفان زیرزمین‌ها و...» اما چه عاملی سبب‌ساز گرایش او به مهلکه‌ای می‌شود که از آن گریزان بوده است؟ مهلکه‌ای که او را بدل به غارشناسی منحصر به فرد می‌کند؟

اگر بتوان دلیلی برای این چرایی به دست آورد، طبعاً می‌توان راحت‌تر مشکل مهندس مراد رمان فساد در کازابلانکا را نیز حل کرد. هر چند میان سقوط سوبژه و فطری «کلمانس» و سقوط ابژه و بیرونی مهندس مراد تفاوت‌های اساسی احساس می‌شود. اما آنچه قابل تامل است، سقوط به تمام معنی کلمه است. با چنین رویکردی آیا می‌توان نام رمان «بن‌جلون» را به سقوط تغییر داد؟ دست ما می‌تواند در این زمینه کاملاً باز باشد. مراد مهندس نسبتاً جوانی است که کارش بررسی نقشه‌های ساختمانی است. او در کشور در حال توسعه‌ای! مثل مراکش زندگی می‌کند. بنابراین ساخت و سازها روز به روز بیشتر می‌شود و زمینه برای اختلاس آسان‌تر و از اینجا است که شخصیت داستان در پارادوکسی اینچنینی که مثل همکاران و آدم‌های محیط اطرافش دست به اختلاس بزند و کار و بارش را سکه کند یا اینکه پاک اما فقیر زندگی کند، دست و پا می‌زند و سرانجام، و سرانجام تسلیم می‌شود. تسلیم به معنای سقوط از آن چیزهایی که روزی به آنها ایمان داشته است. «طاهر بن جلون» به خوبی با توصیف محیط پیرامون تنهایی مهندس مراد را به تصویر می‌کشد و به بازنمایی اجتماعی دست می‌زند که در آن همه چیز از پای‌بست ویران است. او مولفه‌هایی را در توصیفات خود بیان می‌کند که شرح حال واقعی کشورهای جهان سوم است: مردی که آب دهانش را روی زمین پرت می‌کند، رئیس و کارمندانی که اختلاس می‌کنند، آبدارچی‌ای که به خود جرات مداخله در کار همه را می‌دهد، زن زیاده‌خواهی که با چشم و هم‌چشمی روزگار را بر شوهرش سیاه می‌کند و هیچ صبری در برابر بی‌پولی ندارد؛ هر چند که اگر دست بر قضا نامش حلیمه هم باشد. رشوه‌ای که حق کمیسیون تعبیر می‌شود، بوروکراسی‌ای که در همه جا یکه‌تازی می‌کند و... همه اینها شاخصه‌های مشترک کشورهایی است که هیچ‌گاه رنگ بهبودی وضعیت را به خود نخواهند دید. با این تفاصیل اگر ماجرای داستان در یکی دیگر از کشورهای جهان سوم شکل می‌گرفت، اتفاق خاصی رخ نمی‌داد. اگر «بن‌جلون» جلوی لفظ فساد شهرهایی مثل خارطوم، دمشق، هاوانا، طرابلس و... را می‌گذاشت، اتفاقی نمی‌افتاد. رمان فساد در کازابلانکا به خوبی منعکس‌کننده مصائب و مشکلات فردی است که نمی‌خواهد بد باشد، نمی‌خواهد مثل دیگران رفتار کند، اما در نهایت تسلیم جو عمومی می‌شود. به همین جهت است که جملات پایانی داستان جالب و تکان‌دهنده است. «طبق رسم مراکشی‌ها باهام روبوسی می‌کند. اون مثل من بوی خوبی می‌دهد... وقتی با هم تنها می‌شویم ح.ح. بهم نگاه می‌کنه، لبخندی می‌زنه و می‌گه «به جمع ما خوش اومدی».» رمان فساد در کازابلانکا بر مبنای روایت‌های رئالیستی بنا شده است. شاید کتابخوانانی که این گونه روایت‌ها را می‌پسندند بیشتر از این کتاب لذت می‌برند. حتی ترفند «بن‌جلون» در تغییر زاویه دید از دانای کل به اول‌شخص هم که چند صفحه بعد از شروع کتاب شکل می‌گیرد، نمی‌تواند از بار رئالیستی اثر بکاهد و آن را پیچیده کند. شما می‌توانید این تغییر زاویه دید را که ضروری هم به نظر نمی‌رسد، یک شوخی به حساب آورید. شوخی‌ای از جانب نویسنده‌ای که واقع‌گرایی حرف اول و آخر را در داستانش می‌زند.

حرفی از جنس زمان

این کتاب مجموعه‌ای است از فیلمنامه‌های کوتاه و گفت‌وگو با یازده فیلمساز نسل جدید سینمای نوین ایران. انتخاب فیلمسازها و گفت‌وگو با آنها به عهده مهدی فرودگاهی بوده و موسسه فرهنگی هنری سناء دل با همکاری انجمن سینمای جوانان ایران و مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی، کتاب را در ۲۰۰۰ نسخه به قیمت ۳۵۰۰ تومان منتشر کرده است. کارگردان‌هایی که در این کتاب گفت‌وگو و فیلمنامه‌ای از آنها به چاپ رسیده عبارتند از مهرداد اسکویی، محسن امیریوسفی، علیرضا امینی، بهرام توکلی، مهدی جعفری، محمد شیروانی، علی‌محمد قاسمی، بهمن قبادی، رهبر قنبری، وحید موسائیان و بیژن میرباقری. گردآورنده کتاب در مقدمه‌اش آورده است که «رونق و رواج تولید فیلم کوتاه در روزگار اخیر با میزان نشر مطالب آموزشی و تحلیلی در این باره همخوانی چندانی ندارد. تردیدی نیست که فیلمسازان از پس سال‌ها سختکوشی صبورانه تجارب بسیاری اندوخته‌اند و نشان‌ها و الواح افتخار فراوانی را به سینه‌ها و دیوارها آویخته‌اند. با این همه نگاه به فهرست بلندبالای اسامی فیلم‌های کوتاه تولید شده حکایتگر نکات دیگری هم هست؛ نمی‌توان قابلیت سینمای کوتاه را برای تجربه‌گرایی و مشق کردن در تمامی سطوح انکار کرد، اما تکرار تجربه‌ها و سرگردانی در وادی سکون و رکود، چیزی جز هدررفتن امکانات معنا نمی‌دهد.»